غولی که می کوشد دوست همگان باشد

سریع القلم، محمود

نگاهی به تقابل چین و آمریکا در نظام بین‏المللی جدید غولی که می‏کوشد دوست همگان باشد

در نظام بین‏المللی فعلی،سه قدرت قاره‏ای جهان در حال شکل دادن به نظم جدید هستند:اروپا،چین و آمریکا.

این سه مجموعه حدود 90 درصد اقتصاد جهان و نزدیک به 80 درصد قدرت نظامی جهان را دارا هستند. چین،که تا 15 سال پیش یک کشور منطقه‏ای و سرگرم‏ مسایل اولیه امنیت و داخلی خود بود،هم اکنون در طیفی‏ از مسایل جهانی مانند محیط زیست،امنیت انرژی، ثبات نظام پولی بین‏المللی،مبارزه با ترویسم،مسایل‏ بهداشتی و جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‏ای‏ فعال است.هر چند بعد از فروپاشی شوروی،آمریکا برای بیش از یک دهه قدرت مسلط جهانی بود،اما بازبینی اروپائی‏ها از موقعیت درونی و جهانی خود و اختلافات آنها با واشنگتن در تعریف و حل و فصل‏ مسایل بین‏المللی را در مسیر مثلث جدید قدرت یعنی‏ چین،اروپا و آمریکا هدایت می‏کرد.روسیه و ژاپن(و احتمالا هند)در دایره‏ای بزرگتر از این مثلث به عنوان‏ قدرت‏های بزرگ قرار گرفته‏ند.از نکات بسیار کلیدی‏ این مثلث در حال ظهور قدرت،اختلافات امریکا و اروپا در نحوه برخورد با چین و قدرت فزاینده آن کشور است. لغو تحریم فروش تسلیحات به چین،که از زمان وقوع‏ حوادث میدان تیان آن‏من آغاز گشته بود،و تصویب‏ فروش سلاح به آن کشور از سوی اتحادیه اروپا با مخالفت جدی آمریکا روبرو شده است.اختلاف منافع‏ طرفین نشان‏گر پیچیده‏تر شدن مثلث استراتژیک نظام‏ بین‏الملل در دهه آینده است.در واقع موضوع فروش‏ اسلحه به چین بیانگر تعاریف مختلفی است که اروپا و آمریکا از"رشد چین‏"دارند و اینکه چگونه پیامدهای‏ چنین رشدی را ارزیابی می‏کنند.با توجه به اینکه‏ اروپائی‏ها منافع استراتژیک و نظامی در شرق آسیا ندارند و به استقلال تایوان نیز متعهد نیستند،برخورد آن‏ها با قدرت نظامی و مسلط چین در آسیا نسبت به‏ آمریکا بسیار متفاوت است.با وجود اختلافات موجود، اروپا و آمریکا معتقدند که چین به هیچ وجه نباید به حاشیه‏ رانده شود.انزوای چین پیامدهای وسیع و منفی امنیتی‏ برای ژاپن،هند روسیه و امریکا در آسیا دارد.حجم و وزن چین این ضرورت را یجاب می‏کند که در دایره‏ قدرت‏های بزرگ حضور داشته باشد.تفکر سیاسی‏ اروپایی اعتقاد به جهان چند قطبی داشته و ثبات جهانی‏ و روش‏های مسمالت آمیز حل و فصل اختلافات را در جهانی چند کانونی آسان‏تر و معقول‏تر تلقی می‏کنند. در واقع با جذف شوروی،اروپایی‏ها در پی آن هستند که از طریق ذچین،قدرت نظامی و اقتصادی جدیدی را برای تعدیل رفتار و سیاست‏های آمریکایی در سطح‏ بین‏الملل تقویت کنند.

اروپا و آمریکا نسبت به مسائل حقوق بشر چین نیز تأکیدهای متفاوتی دارند.در حالی که آمریکا نسبت به‏ آزادی زندانیان سیاسی،آزادی مخالفان و آزادی دین‏ متمرکزشده است،اروپایی‏ها در برابری حقوق زن و مرد،آزادی مطبوعات،بهبود شرایط و محیط کار،حذف‏ حکم اعدام و بهبود شرایط زندانیان تأکید دارند،ولی هم‏ آمریکا و هم اتحادیه اروپا در سازمان‏های بین‏المللی بر تغییر شرایط حقوق بشر در چین اصرار ورزیده‏اند.در این میان آمریکائی‏ها از دیپلماسی آشکار و تبلیغات‏ منفی بهره‏برداری کرده و اروپایی‏ها با روش دیپلماسی‏ پنهان،منافع خود را پیش برده‏اند.چینی‏ها در ارتباطات‏ وسیع دیپلماتیک خود با اروپا در محدود کردن صادرات‏ صنعت هسته‏ای به نحوی جدی همکاری کرده‏اند و اروپایی‏ها نیز در پیوستن چین به سازمان تجارت جهانی‏ و تسهیل نظام داخلی،قانونی و سیاسی چین در پذیرش‏ مقررات اقتصادی بین‏المللی نقش مهمی ایفا کرده‏اند. چین و اروپا در بهره‏برداری وسیع‏تر از سازمان‏های‏ منطقه‏ای و بین‏المللی به ویژه سازمان ملل اشتراک نظر دارند و جهان چند وجهی و متکثر را بهتر از جهان‏ آمریکایی قلمداد می‏کنند.در حالی که جامعه آمریکا و بخصوص دولت بوش نسبت به سازمان‏های بین‏المللی‏ و همکاری‏های بین‏المللی تشکیک می‏کنند در شرایط بحران،منافع ملی خود را دنبال می‏کنند.بنابراین،علاوه‏ بر منافع عظیم نظامی و اقتصادی،چین خود را به طور عمیق به دیدگاه‏های اروپایی نسبت به وضع سیاسی‏ جهان نزدیک کرده است،ضمن اینکه روابط مهم‏تر اقتصادی خود را با آمریکا پی می‏گیرد.اروپایی‏ها که‏ نگران قدرتمند شدن چین نیستند نگاه فرآیندی به انتقال‏ قدرت و دولت چین دارند،ولی آمریکائی‏ها که نگران‏ چقدرت فزاینده چین هستند فشار سیاسی و نظامی و بعضا اقتصادی را بر چین حفظ کرده‏اند.به عبارت دیگر، اروپائی‏ها پروسه محور هستند،ولی آمریکائی‏ها استراتژی‏"ایجاد محدودیت‏"و یا"سد نفوذ پیچیده‏"با چین را در دستور کار خود دارند.

چین تنها در سال 2004،185 میلیارد دلار کالا،و از آن‏ جمله 11 میلیارد دلار لباس و کفش چینی،به آمریکاییان‏ فروخته است.از همین رو در محافل دولتی و حتی‏ مؤسسات خصوصی آمریکا،بحث و تحقیق در مورد چین حاکی از نگرانی‏های رقیب استراتژیک شدن چین‏ در برابر آمریکاست.آمریکائی‏ها در دو سال گذشته‏ تبلیغات وسیعی در ارتباطا با علل افزایش قدرت نظامی‏ چین به راه انداخته‏اند.رامسفلد،وزیر دفاع پیشین آمریکا، چندی پیش در آخرین سفرش در سمت وزیر دفاع در سنگاپور مطرح کرد که‏"چین دشمنی ندارد و خطری آن‏ را تهدید نمی‏کند،بنابراین دلیلی ندارد که بعد از آمریکا بیشترین مبلغ را به عنوان یک کشور صرف گسترش قوای‏ نظامی خود کند."

رامسفلد سپس مطرح می‏کند که آیا چین در آینده‏ دوست آمریکا خواهد شد یا دشمن آمریکا.قدرت‏ اقتصادی و قدرت نظامی برای چین با توجه به حجم‏ وسیع نفوذ منطقه‏ای و بین‏المللی ضروری به نظر می‏رسد؛وضعیتی که اروپایی‏ها را خوشحال کرده،ولی‏ نگرانی ژاپن،هند و آمریکا را سبب شده است.در مقام چینی‏ها بعد از چند قرن بی ثباتی و هرج‏ و مرج در چارچوب‏ ثبات حرکت می‏کنند

پاسخ گویی به تبلیغات و محکومیت‏های وسیع‏ آمریکائی‏ها،چینی‏ها ایراز می‏دارند که در طی 300 سال‏ گذشته پیوسته در معرض جنگ،نفوذ خارجی،از دست‏ دادن سرزمین،تحقیر سیاسی و نا بسامانی بوده‏اند و هم اکنون به استراتژی‏"ثبات‏"می‏اندیشند.آنان خود را در مبارزه با هرج و مرج،که به زبان چینی‏"لوآن‏"گفته‏ می‏شود،می‏دانند و از ثبات به عنوان مهمترین و مقدس‏ترین شعار حکومت چین یاد می‏کنند.مقامات‏ چین استدلال می‏کنند که برای 50 سال آینده به دنبال‏ ثبات هستند.از منظر آنان معنای ثبات این است که چین‏ با قدرت اقتصادی،داخل خود را ثبات بخشد،به مردم‏ خود امید دهد،با نام چین در دنیا افتخار ببخشد و با قدرت نظامی سعی کند تا این کشور را در معرض‏ تحقیر،نفوذ و تهدید قرار ندهد.بنابراین،از منظر چین، قدرت نظامی و قدرت اقتصادی دو روی یک سکه‏ هستند و دولت این کشور باید اهتمام ورزد با ایجاد ثبات‏ و بهره‏برداری از امکانات سیاسی در اروپا،سازمان‏های‏ بین‏المللی و احیانا تا اندازه‏ای روسیه،منافع ملی مردم‏ چین را به پیش برد.

از زمانی که هوجین تائو به ریاست جمهوری چین‏ دسته یافته در نهادینه کرده نظریه ثبات قدم‏های مهمی‏ را برداشته است.هو معتقد است دموکراسی یک کوچه‏ تاریک است و چین باید با ساز و کار خود و شناخت‏ بومی وضعیت خود،راه خود را تشخیص دهد.هو اعتقاد دارد که نهادهای سیاسی خارج از حزب کمونیست چین‏ قابل اتکا نیستند و مدیریت چین باید از طریق این حزب‏ انجام پذیرد.هو با استراتژی همکاری اقتصادی با آمریکا و همکاری استراتژیک با اتحادیه اروپا سعی در پیشبرد منافع داخلی و بین‏المللی چین دارد.چینی‏ها به قدری‏ در بهره‏برداری "متنوع‏"از امکانات بین‏المللی موفق‏ بوده‏اند که هم اکنون مطرح می‏کنند آنچنان نیازی به‏ آمریکا ندارند.در طی هشت ماه گذشته از مجموع‏ سفرهای اصلی رهبران چین به 77 کشور تنها یک سفر به آمریکا صورت پذیرفته است.این در شرایطی است که‏ مازاد تجاری چین با آمریکا 202 میلیارد دلار بوده و نرخ‏ رشد اقتصادی 6 تا 9 درصدی را در پنج سال گذشته در برداشته است.در نظام داخلی چین،استراتژی توزیع‏ ثروت،آزادی فعالیت اقتصادی و تمرکز قدرت سیاسی‏ در حزب کمونیست پیگیری شده است.

تنها در پنج سال گذشته،صادرات چین از 200 به 500 میلیارد دلار و سرمایه‏گذاری خارجی در این کشور از 40 به 60 میلیارد دلار افزایش یافته است.در همین مدت‏ ،تعداد تلفن‏های همراه از 20 میلیون به 300 میلیون و تعداد پرواز هواپیماها از 600 هزار به یک میلیون و دویست‏ هزار پرواز رسیده است.در طی سال 2004 میلادی 170 هزار و 850 مسئول دولتی چین به اتهام فساد و رشوه‏ خواری دستگیر و زندانی شده‏اند.چین به اتهام فساد و رشوه‏ خواری دستگیر و زندانی شده‏اند.چین در تصادف‏ رانندگی مقام اول دنیا را دارد و در طی هفت سال تعداد اتومبیل آن کشور از 10 میلیون به بیش از 25 میلیون رسیده‏ است.700 موشک زمین به زمین چینی رو به تایوان‏ هدف‏گیری شده‏اند.5 درصد مردم این کشور تحصیلات دانشگاهی دارند.تنها در سال 2004 حدود 218 میلیارد پیام تلفنی در چین رد و بدل شد.در سال‏ 2003،58 هزار تظاهرات کارگری در چین برپا شد.در طی 10 سال گذشته 280 هزار سازمان غیر دولتی در این‏ کشور بوجود آمده است.این آمار حکایت از ظرفیت‏های‏ وسیع تغییر و قدرتمندی در چین است که به ویژه‏ آمریکائی‏ها،ژاپنی‏ها و هندی‏ها را نگران کرده است.

رهیافت‏های آمریکا در قبال چین

رهیافت اصلی آمریکائی‏ها در تحلیل‏"رشد چین‏"به‏ ابعاد منطقه‏ای،آسیایی و بین‏المللی چین مربوط می‏شود.نزدیک به 850 متخصص چینی در دستگاه‏ سیاست خارجی،دفاع،امنیتی،ارتش و بازرگانی‏ آمریکا با احاطه کامل به زبان،تاریخ و وضعیت فعلی‏ چین،مسائل دو کشور را پیگیری می‏کنند.خارج از دستگاه دولتی،در 12 دانشگاه آمریکا،دکتری سیاست‏ و اقتصاد چین با آکادمی‏های زبان،تاریخ و فرهنگ چینی‏ ارائه می‏شود و تقریبا در تمامی مؤسسات تحقیقاتی‏ آمریکا،مسائل چین با تمرکز خاص امنیتی پی گیری‏ می‏شوند.این سطح از تخصص در اروپا وجود ندارد. در شرایطی که بخش خصوصی آمریکا و مؤسسات‏ آمریکایی با اتکا به اتباع خود،منافع و مسائل خود را نسبت به چین پیش می‏برند،بخش خصوصی و مؤسسات اروپایی،اتباع چینی را به استخدام حود در آورده،در ساختارهای اداری و مدیریتی از آنها بهره‏برداری می‏کنند.تنها وزارت خارجه اروپایی که‏ سرمایه‏گذاری قابل توجهی در مسایل چین انجام داده‏ است،وزارت خارجه انگلستان است.وزارت خارجه‏ کشورهای دیگر از دیپلمات‏های خود استفاده می‏کنند، ولی سطح تخصص و احاطه دیپلمات‏های انگلیسی به‏ سیاست‏گذاری کربوط نمی‏شود بلکه تحت تأثیر مسایل‏ نظری-تاریخی و کلان بین‏المللی هستند.در حالیکه‏ در دایره حدود 400 نفره استادان و متخصصان چین در آمریکا،مسائل جاری و سیاست‏گذاری به ویژه امور نظامی و استراتژیک از اهمیت ویژه‏ای برخوردار است.

در مقابل این رهیافت نظامی و استراتژیک آمریکا چه‏ در ظرفیت دولتی و چه در محافل دانشگاهی،اروپائی‏ها مسایل چین را تحت عنوان‏"انتقال‏های صلح‏آمیز داخلی‏" تجزیه و تحلیل می‏کنند.اتحادیه اروپا معتقد است دولتی به طرف‏ اقتصاد باز و جامعه متنوع و دولتی کارآمد در حال تکامل‏ است.اروپائی‏ها اعتقاد دارند که باید کارآمد در حال تکامل‏ است.اروپائی‏ها اعتقاد دارند که باید به چین کمک کرد تا با موفقیت از فرآیندهای انتقال گذر کند.اتحادیه اروپا علاقه‏مند نیست که چین در مراحل رشد خود دچار شکست شود،بلکه بر این باور است که چین با مساعدت نظری و عملی اتحادیه می‏تواند به طور تدریجی در صحنه سیاست و چه در چارچوب‏های‏ اقتصادی متحول خواهد شد.اتحادیه اروپا بعد از شرق‏ اروپا،تمرکز سرمایه‏گذاری و سیاسی خود را بر چین‏ بنیان نهاده است.در سال 2003،اروپائی‏ها توافقنامه‏ مشارکت استراتژیک با چین امضا کردند و در حالی که‏ مسائل اصلی را در موضوعاتی مانند محیط زیست، بیکاری،نرخ تورم،انرژی،مدیریت نا صحیح دولتی‏ می‏دانند و در این صحنه‏ها با چین همکاری می‏کنند، آمریکایی‏ها انرژی فکری در سیاست‏گذاری اصلی خود را به مسائل سخت افزاری امنیتی و نظامی معطوف‏ داشته‏اند.در حالی که اروپایی‏ها به مسائل داخل و رشد چین توجه می‏کنند،آمریکا در پی محدود کردن قدرت‏ نظامی و امنیتی و نفوذ سیاسی چین است؛به طوری که‏ یک سناتور آمریکایی در کمیته روابط خارجی سنا به نام‏ "ریچارد لوگار"اظهار کرده است که آمریکا در روابط اقتصادی و امنیتی خود با چین باید نهایت احتیاط را اعمال‏ کند و طوری نباشد که با کمک کردن به رشد چین،آمریکا طنابی را در اختیار چینی‏ها قرار دهد که در میان مدت تا بلند مدت آمریکا را با آن خفه کنند.

بر خلاف مثلث آمریکا،شوروی و چین در دهه 1970 که با حاصل جمع صفر شکل گرفته بود،نفع یک بازیگر به ضرر دیگری تمام می‏شد و قاعده بازی در سطح‏ صرف استراتژیک و هسته‏ای بود،مثلث فعلی اروپا، آمریکا و چین با حاصل جمع غیر صفر است و پیشرفت‏ در یک ضلع ضرورتا به ضرر دیگری نیست.اروپائی‏ها نگاه تجاری و رشد نهادهای اجتماعی چین را مد نظر دارند و آمریکائی‏ها ایجاد توازون میان خود و چین در صحنه آسیایی را پیگیری می‏کنند.اما آنچه در این‏ مثلث تحقق نیافته،توافق استراتژیک چین و آمریکا در برابر اروپاست.دیپلماسی پیچیده چینی‏ها در استفاده از اهرم‏های متعدد در سطح آسیایی و بین‏المللی به‏ خصوص در ارتباط با کشورها و مسائلی مانند کره‏ شمالی،عراق،ایران،ناتو،تایوان،سازمان ملل،ژاپن، هند،روسیه از یک سو و موضوعات کارکردی مانند انرژی،محیط زیست،بهداشت و تروریسم از طرفی‏ دیگر،فضای مانوری قابل توجه را در اختیار چینی‏ها قرار داده است.

واکنش چینی‏ها در قبال آمریکا

در ابتدا،چینی ها مطرح می‏کنند که نباید درباره نرخ‏ رشد اقتصادی چین اغراق کرد.در واقع ژاپنی‏ها در دهه‏ 50 و 60 و کره‏ای‏ها در دهه 60 و 70 با چنین نرخ رشد اقتصادی به شرایط فعلی رسیدند و با توجه به جمعیت و مساحت و توانمندی‏های عمومی چین،این کشور باید حتی از نرخ رشد اقتصادی چین اغراق کرد.در واقع ژاپنی‏ها در دهه‏ 50 و 60 و کره‏ای‏ها در دهه 60 و 70 با چنین نرخ رشد اقتصادی به شرایط فعلی رسیدند و با توجه به جمعیت و مساحت و توانمندی‏های عمومی چین،این کشور باید حتی از نرخ رشد بیشتری نیز برخوردار باشد.در واقع به‏ زعم آن‏ها چین هم اکنون عقب مانده و درصدد جبران‏ عقب ماندگی‏های تاریخی خود است.ضمن اینکه نرخ‏ رشد اقتصادی چین قابل توجه است،ولی‏"نا کار آمدی‏" هنوز در تمامی شئون زندگی اجتماعی،سیاسی و اقتصادی چین مشاهده می‏شود.دولت چین همچنان‏ نقش تعیین کننده‏ای در اقتصاد ملی این کشور دارد.میان‏ سال‏های 1993 تا 2000 در حدود 60 درصد از وام‏هایی‏ که بخش دولتی چین از بانک‏های دولتی اخذ کرد، فرصت سودآوری و بتزگشت وام را نداشته‏لند.در طی‏ ده سال گذشته 114 میلیون نفر از روستاهای چین به‏ شهرها آمده‏اند تا در کارخانه‏ها کار کنند که این رقم‏ قابل رشد به 300 میلیون نفر در دهه آینده است.مسائل‏ گسترده اجتماعی ناشی از این وضعیت اقتصادی‏ می‏تواند مخاطرات وسیع سیاسی در پی داشته باشد. مقامات دولتی چین از چنین فرآیندهای تولید ثروت‏ نهایت سوء استفاده را کرده‏اند و یکی از مسائل کلان و ملی چین مبارزه با فساد دولتی است.بنابراین،مسائل‏ سیاسی و اجتماعی در کنار رشد اقتصادی نیازمند حل‏ و فصل هستند و نمی‏توان به آنها بی توجه بود.

چین هم اکنون در شرایطی قرار گرفته که نسبت به‏ برداشت‏ها و افکار دیگران فوق العاده حساس شده‏ است.در واقع چینی‏ها متوجه شده‏اند که باید به همه‏ همسایگان خود و همزمان به آمریکا منتقل کنند که چین‏ در پی رشد آرام و بدون هزینه برای دیگران است.برای‏ رفع نگرانی‏های روسیه،ژاپن،هند و کشورهای آسیای‏ مرکزی چین دقت فراوانی به دیپلماسی خود مبذول‏ داشته است.در این چارچوب،دولت چین اقدامات‏ وسیعی را برای حل و فصل مسایل مرزی با همه‏ همسایگان به ویژه هند آغاز کرده است و در عین حال از صادرات تکنولوژی دو منظوره برای مصارف هسته‏ای‏ دقت بسیار متمرکزی را اعمال می‏کند.در ارتباط با موضوع کره شمالی در حالی که در گذشته نقش چین در حاشیه بود هم اکنون این کشور نقش فعالی را برای حل‏ و فصل موضوع ایفاء می‏کند.در عین حال برای‏ جلوگیری از تبلیغات سوء آمریکایی‏ها در سطح جهان، چین به طور سیستماتیک،هیات‏های سیاسی و تجاری‏ به خاورمیانه،آمریکای لاتین،آفریقا و اروپا اعزام‏ می‏کند.چین در سازمان ملل،سازمان تجارت جهانی‏ و تمامی سازمان‏های بین‏المللی نقش مهمی را در مباحث و هدایت تصمیم‏گیری‏ها بر عهده می‏گیرد. چینی‏ها می‏کوشند به جهان نشان دهند که قدرت‏شان‏ مزاحم کسی نیست و اگر این کشور رشد کند به نفع‏ تجاری و سیاسی کشورهای در حال توسعه،اروپا و آمریکای لاتین خواهد بود.بنابراین،غول چینی دوست‏ همگان است و تهدیدی را متوجه کسی نمی‏کند.

به این ترتیب مجموعه اقدامات چین از کانونی خاص‏ تبعیت می‏کند:افزایش قدرت چین در سطح جهانی، نابودی فقر در چین و کسب احترام ویژه در قاره آسیا. چینی‏ها ماه گذشته اعلام کردند که در سال 2012 در پی‏ تحقق اندیشه شهروند چینی بر کره ماه از طرف پروژه‏ "جنگ‏"هستند.این پروژه،که نشان‏گر قدرت و پرستیژ ملی است،چین را جلوتر از هند برده است.در واقع‏ پروژه‏های فضایی را ابتدا هندی‏ها در اواسط دهه 1990 شروع کردند،ولی برای چینی‏ها سخت بود که بعد از هند قرار گیرند.از این رو،انرژی و اهتمام و بودجه اساسی‏ خود را صرف پیشی گرفتن از هند کردند.به موازات‏ این گونه برنامه‏ها،چینی متوجه شده‏اند که باید قدرت‏ تهاجمی نظامی پیدا کنند تا از توان سیاسی چنین قدرتی‏ بهره‏مند شوند.

هم اکنون چینی‏ها پس از آمریکا دومین بودجه نظامی‏ جهان را دارند.چینی‏ها بعد از چند قرن بی ثباتی و هرج‏ و مرج در چارچوب ثبات حرکت می‏کنند.بازی‏های‏ المپیک 2008 و نمایشگاه بین‏المللی 2010،روحیه قابل‏ توجهی به چینی‏ها از منظر جهانی اعطا کرده و از رهگذر آن به مراتب جلوتر از روسیه قرار گرفته‏اند.البته چینی‏ها بعد از 45 سال برنامه هسته‏ای هم اکنون تنها 24 موشک‏ بالیستیک بین قاره‏ای به سوی آمریکا دارند.تعداد موشک‏های آمریکا 9 هزار است.هر چند چینی‏ها از عنصر تایوان در سیاست خارجی خود به طور وسیعی‏ بهره‏برداری می‏کنند،ولی در پی ایجاد بحران نیستند. اگر چینی‏ها اقدام به تسخیر تایوان کنند با انزوای سیاسی‏ در سطح جهان و بلوکه شدن دریایی از طرف آمریکایی‏ها قرار خواهند گرفت.چنین رخدادی ضربات قابل‏ توجهی بر اقتصاد در حال رشد چین وارد خواهد آورد. به نظر می‏رسد چینی‏ها،دیپلماسی بسیار پیچیده‏ای را برای حفظ نرخ رشد اقتصادی،افزایش آرام قدرت نظامی‏ پیش گرفته‏اند.آنان از یک سو در پی نشان دادن چهره‏ای‏ صلح آمیز و همکار در آسیا هستند و از می‏کوشند به‏ "مدیریت روابط دوران همکاری و نزاع‏"با آمریکا بپردازند.ضمن اینکه همکاری کلان و نزدیک به‏ استراتژیک با اتحادیه اروپا را به دست آورده‏اند.سیاست‏ فعلی آمریکا نسبت به چین نوعی بلا تکلیفی است. فضای کنگره و مطبوعات آمریکا به شدت ضد چینی‏ است و به موازات آن،دولت آمریکا در پی تداوم همکاری‏ ولی جلوگیری از قدرتمند شدن سیاسی،نظامی و استراتژیک چین است.همکاری تکنولوژیک آمریکا با چین نیز با محدودیت‏های فراوانی از طرف کنگره‏ آمریکا روبه‏رو شده است.آمریکائی‏ها نگرانند که با روندهای فعلی،چین رقیب جدی جهانی آمریکا در سال 2025 خواهد شد و باید از حالا همانند سیاست‏ آمریکا در دهه 1950 در محدود کردن اتحاد جماهیر شوروی،سدی در برابر نفوذ چین ایجاد کنند و"از قدرتمند شدن کیفی‏"آن ممانعت به عمل آورند.سیاست‏ تخریب روانی چین در سطح جهانی آغاز شده است. معمولا آمریکائی‏ها با رقبای خود با اغراق و بد گمانی‏ رفتار می‏کنند.همین نوع برخورد با چین به یکی از اصول‏ پایدار سیاست خارجی دولت بوش تبدیل شده است. هم اکنون نزدیکی استرتژیک هند با آمریکا با هدف‏ محدود کردن چین قدرت چین صورت می‏گیرد.چین‏ و آمریکا ضمن اینکه با یکدیگر همکاری می‏کنند،اما جنگ سردی را نیز مدیریت می‏کنند.فضای کنگره‏ آمریکا که به شدت ضد چینی است،به دولت آمریکا کمک می‏کند تا سیاست‏های دولت چین را برای حفظ همکاری‏های متنوع،تعدیل کند.در مقابل،چینی‏ها دیپلماسی وسیع جهانی را آغاز کرده‏اند تا آمریکائی‏ها بطور همه جانبه‏ای نتوانند سیاست‏های ضد چینی خود را پی گیرند.از این رو،هر دو کشور،استراتژی همکاری‏ و تقابل هم زمان را پیش گرفته‏اند.